

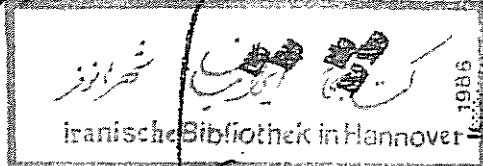
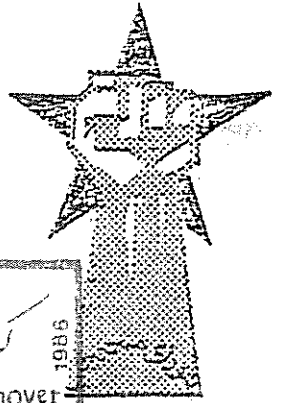
تکثیر در خارج از کشور از : طرفداران شورای متحدین برای دموکراسی و استقلال

Postlagerkarte  
Nr: 076287 A  
5600 Wuppertal 1.  
W. Germany

آلبتر شوهر

# سازمان آزادی

فوق العاده  
دوره اختیاری



شماره ۸

۳۴ آذر ۱۳۶۰

نشریه شورای متحدین برای دموکراسی و استقلال

## مآله هژمونی (۲)

## تاریخچه اخبار و اطلاعات

گرچه بنیین در هیچ اثری جدی بررسی اجزای هژمونی مسئله "هژمونی" بطور عامی نپرداخته است لکن می توان با بررسی در تالیفات اولیه وی، به چگونگی درک و دریافت او از این مفوله پی برد. اما اندیشه "هژمونی" بنیین بر ترکیبی از دو نظریه مائترالیسم و دولت گیری استوار است.

در تاریخ نیم قرن اخیر ایران شاید هیچ دوره ای را نتوان یافت که از لحاظ شدت افتخاق حاکم و بر خیزی مردم قابل مقایسه با دوره کنونی باشد. در همین حال کمتر دوره ای را سراغ داریم که از نظر شدت مبارزه خلق با دستگاه حاکم و جوشش انقلابی در متن جامعه با ایام حاضر برابری کند؛ از جنبه های مستقل جنگ در جنوب و غرب ایران تا به خون گشیده و ویران شده کردن تهران، از بهادنگاه "ارین" تا دستگیر صلح ها و شکنجه گاه های آشکار و پنهان رژیم در سراسر کشور، از کوه ها و خیابان های شهرها و آب انبار ها تا دلد جنگل های نرسیده از زندران و گیلان، همه جا فریاد بیگاری و مبارزه می بینیم. مردم ناراضی و گروه های انقلابی به هر وسیله ممکن مقاومت می کنند و نظم و قدرت خویش نسبت به دستگاه حاکم کنونی را با مبارزه فعال - با دست کم با عدم همکاری و مقاومت منفی - نشان می دهند.

اما مائترالیسم بنیین برای مبارزه علیه استبداد و سلطه پلیسی تزاری، طرفدار توتالیسم از میان صفوف سوسیال دموکراسی و دست یافتن به رهبریت سوسیال پرولتاریا، خنجر به حزب مائترالیستی متشکل از "انقلابیون حرفه ای" را سنا می نمود.

اما این عناصر هژمونی مبارزه در چنان برده می از تبلیغات زهر آلود رساله های گروهی رژیم و دروغ پراکنی ها و نمل و آرونده های آفرونده های مردم فریب در صفا بروم صا حد، و قلم به مزه های سر صبرده قسیرت در روزنامه های حکومتی و وابسته به حکومت، و بنسز عوام فریبی ها و جعل واقعت های گروهی و احسنز اب مردم فریوش در نشریات رنگ و وارنگ شان پوشیده است که گم رنگی در داخل و خارج کشور از واقعت اوضاع ایران و حقیقت حاصه هژمونی مبارزه می که فرزند ان انقلابی این سرزمین با غافلان حقوق مردم در پیش گرفته اند به درستی آگاه می شود. در برابر کوشش گسترده و همه جانبه می که دستگاه حاکم برای تبلیغات از خویشان می دهد، ضعف تبلیغاتی جنبش انقلابی، یعنی جنبش پروتاریا می جنبش از این لحاظ کامیسه نامناست. این تاریخی البته دلخوشی خود را دارد؛ سبب و درنده خویش رژیم در سرگویی هر نوع کوشش آگاه دگمنده از جانب مخالفان، و اختیاری

اوه بنیین در مورد سر خوردن ما بر اقا و وضعیات جامعه، الیوت را بدست و صفا دعا و اخلاص ما از زمان ستورکیز معلوب خویش می دهد و ما بل است رابطه ای با نیروهای اجتماعی را که می توانند متحد پرولتاریا باشند، از طریق ایجاد واحدهای حزبی برقرار کنند. نقطه نظرات او در باره رویشای سیاسی، ارگمان دولت و چگونگی اعمال "دیکتاتور وظیفاتی" کائوچوان نیز، آکنده از اندیشه های مائترالیستی است. همه ها، نقطه نظرات او در باره مسائل اقتصادی و بنیای تولیدی و اداری - سیاسی خاصه نیز تا شیرات قدرت مندی از یک مدل مائترالیسم را به صفا ظهور می دهد. ظهور گرایش مائترالیسم در نظریات بنیین بطور مشخص به زمان نهضتای مربوطه تشکیلات جریز گردنکه اهم نقطه نظرات او را در کتاب "جهان بد کرده؟" مقاله "ناحیه یک رفیق در باره وقایع تشکیلاتی ما" و در کتاب "یک گام به پیش دو گام به پس" باز می بینیم. تشکیلات گوناگونی که هر بار بنیین هنگام نیویزان امواج مبارزات انقلابی و بهادیش و گسترش اشکال خود انگیخته و خودگردان کارگری در مراض تشکیلاتی خود می دهد، هیچگاه بنیادهای مائترالیستی او را تغییر ندهاده و این رشته فکری تاریخی از انقلاب اکثریتیزاد اما به ناست و بعد از او بعضی از هسته های

نارمائی اخبار و اطلاعات و سازمانی سابقه‌ای که رژیم کنونی در کشور ایجاد کرده است کمتر مکانی برای نشر و انتشار و تماس با توده‌ها باقی گذاشته است. هنگامی که همسراه داشتن یک اعلامیه دلیل کافی برای اعدام افراد، با کمترین کوشش برای چاپ و انتشار و شروع نشریه‌ای که دولت و دستگاه‌های حاکم نمی‌توانند موجب زنبو بستن و مسدود کردن اموال می‌شود پیدا است که گنجینه تبلیغاتی مخالفان رژیم کاری سهل و آسان نیست. اما مسأله اینجاست که سرکوب و غضب‌اندازی که دستگاه حاکم برای انداختن و صدمه‌زدنی که در جلوگیری از هرگونه اقدام آگاه‌کننده از خود نشان می‌دهد آیا می‌تواند دلیل کافی برای توجیه ضعف و نارمائی چشمگیر جنبش از لحاظ کوشش‌های تبلیغاتی در داخل کشور باشد؟

به نظر می‌رسد سازمان انقلابی - و در درجه اول "شورای ملی مقاومت" - وظیفه تبلیغاتی خود را بویژه در داخل کشور چندان که شایسته است جدی نمی‌گیرند. جنبش انقلابی کنونی ایران آنقدر که در میدان عمل انقلابی، به معنای فربه‌زدن برارگان‌های اماسی رژیم، از خود تا بلایت و ابتکار نشان داده در مقابل به باختن و مانع‌ترازی می‌شود، و تبلیغات مرسوم و زهر آگین رژیم از سوی دیگر، حلاکتت چندان خنداشته است. به نظر می‌رسد که اصولاً یکی از جنبه‌های مهم رژیم کنونی - یعنی یکی از خصوصیات بال‌نصبه استثنائی آن - که همانا تکیه بر تبلیغات و مهارت در کار تبلیغی و استفاده از این امکان در خدمت تشبیت و استمرارها کمیت خوبی است - آنچنان که باید مورد توجه سازمان‌های انقلابی قرار نگرفته است. انقلابیون ایران رژیم کنونی را از هر زاویه و دیدی مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند جز از همین زاویه که اتفاقاً بایستی از عناصر ذاتی رژیم سر و کار دارد. علاج آخوندها تنها تفنگ‌های پائندان نیست، منا بر و مساجد و بالاخره منبر سراسری و توده‌گیر رادیو و تلویزیون و مطبوعات نیز هست. بی‌هوده نیست که رژیم از همان نخستین روزهای کسب قدرت سیاسی تمامی هم‌وغم خویش را مصروف قبضه کردن رسانه‌های گروهی کرده‌های پای شروع عنصر مخالف را در این رسانه‌ها رو بید. جنبش انقلابی ایران اگر نتواند با تبلیغات وسیع رژیم مقابله کند دست کم برای بخشی کردن آن با بدچاره‌اش بی‌بندید.

عمل انقلابی گردانندگان "شورای ملی مقاومت" در صورت به خارج از کشور و ایجاد پایگاه‌های سیاسی در خارج از مرزهای ایران البته تا شهری درخشان داشت و توانست مردم جهان را به حقیقت سیاسی آزرده

مردم ایران را تا حدود زیادی آگاه کند و تقابل با سیاست و شایستگی جنبش انقلابی و مقاومت ملی را به جهان‌نیان بشناساند. اما به نظر می‌رسد که تمرکز نیرو در اسپین زمینه کوشش‌های تبلیغاتی جنبش در داخل ایران را تحت الشعاع خود قرار داده و موجب نارمائی تبلیغ جنبش در داخل کشور شده است. هرگز ایران اکنون در شرفی بی‌خبری به سر می‌برد و به درستی نمی‌دانند که جنبش انقلابی ایران اکنون در چه مرحله‌ای است. مردم نمی‌دانند در کجاست انقلابی واقعا "چشمه می‌گذرد و جنگل‌های گیلان و مازندران آبستن چشمه عوادش است. مردم از حیایات رژیم و عوا سبب سرسپرده آن - که هر از گاه با انفجار ریمب در گوشه و کنار کشور با آتش زدن انبوس‌ها موجب کشتن و سوختن بی‌گناهان می‌شود - جنایاتی که موا سبب تبلیغاتی رژیم آنها را به مخالفان نسبت می‌دهند - بموقع و درست آگاه نمی‌شوند. باره‌شی از موا سبب تبلیغاتی جنبش در داخل ایران - از جمله صدای مجاهد - از کیفیت درست خبری و رسانه‌ای برخوردار نیست. از امکانات ناچیز این رادیو به صورت حرفه‌ای استفاده نمی‌شود. و برخی دیگر از امکانات رادیوئی سز از جمله رادیو کرمان - معلوم نیست چرا به نحو موثری در خدمت جنبش سراسری قرار ندادند در حالی که حزب دموکرات کرمان به برنام "شورای ملی مقاومت" پیوسته است، در حالی که صدای رادیو کرمان در بیشتر نقاط ایران بویژه در شهران به خوبی شنیده می‌شود، معلوم نیست چرا کوشش به عمل نمی‌آید تا این رادیو به عنوان ابزاری موثر در خدمت جنبش سراسری انقلابی ایران قرار گیرد!

درست است که کارائنتارات و رساندن منظم اخبار و اطلاعات به مردم ایران با توجه به مسأله و اختناق و سرکوب شدیدی که رژیم به راه انداخته چندان ساده نیست، اما آیا رساندن و مبادله اطلاعات و اخبار در سطح سازمان‌ها و گروه‌های مبارز همه همین اندازه دشوار و غیر عملی است؟ آیا نمی‌توان کوششی برای ایجاد نوعی کمیته هماهنگی و ارتباط - دست کم در سطح مبادله اطلاعات اساسی و نشر اخبار مهم و احتمالات - انتشار نوعی خبرنامه مشترک - کرد؟ تردیدی نیست که سازمان‌های انقلابی باید موازین امنیت و حفاظت را به دقت رعایت کنند و با برهیز از هر گونه ارتباط مشکوک راه را بر هرگونه رخه عوا سبب دشمن در صفوف انقلابیون ببندند، اما کوشش برای برقراری ارتباط‌های سالم و استفاده از امکانات نشر و غیررسانه‌ای تمامی نیروهای مقاومت نیز به همین اندازه درست و ضروری است. جنبش انقلابی ایران باید در این زمینه تدبیری بی‌بندید و بکوشد تا از

مسئله هژمونی

مرکزی آن از هیات نظریه‌ای متحول بدرآمده، به صورت الگوهای متعجروآیه‌های اجباری از جانب استالین دهها سال تبلیغ گردید. مبنای تئوریک لنین در فرم‌تزیهای مائوئیستی در مورد تشکیلات و بی هژمونی، به دو استدلال مهم رهبری گشت: اول ضرورت مقابله با طبقه استبداد و بخصوص پلیسی سیاسی، دوم طرفدار پروری نیم از جنبش سوسیال دموکراتیک از طریق، تمرکز عنصر آگاه و فرمانروایی سیاسی - تشکیلی آن.

در مورد استدلال نخست، باید توجه داشت که شرایط حاکم بر جامعه و دولت روسیه در اوایل این قرن حاکی از رشد بی‌سابقه‌ی موزون بخشهای صنعت و شهر نسبت به کشاورزی و روستا، درجه بالای ترکم و تمرکز سرمایه صنعتی، همراه با انقیاد بورژوازی و فقدان طبقه سیاسی آن، و در نتیجه کمیت مشرک طبقه کارگر در عین فقدان دموکراسی سیاسی و گسستی پیوند معاضل سوسیال دموکرات از جنبش واقعی طبقه بود. سمت گیری مبارزه طبقاتی پرولتاریا نه علیه طبقه بورژوازی بلکه «عمدتاً» ضد کاپیتالیسم دولتی، مستند بود. این خصوصیات به ماهیت مبارزاتی، جنبشی و سیاسی دموکراتیک می‌بخشید و در متن این روند دموکراتیک سوسیال دموکراسی در حال نفع، در اندیشه ما زمان یابی بود. بنا بر این ما زمان در جنبش سوسیال دموکراسی روسیه، برخلاف تجربیات گذشته اروپا، حاوی «تجربهای منگوبین» می‌شد، یعنی مسئله «برسر دست زدن به تجربه ایجاد دیگر جنبش سوسیال دموکراسی بود قبل از اینکه دولت در دستهای بورژوازی قرار گرفته باشد» (روزالوکزامبورگ - مسائل ما زمانی سوسیال دموکراسی) - ما زمان و نهفت سوسیالیستی اروپا، از میان مبارزات روزمره و انقلابی پرولتاریا طی «یک قرن بیگانه دموکراتیک» (مارکس) برخاسته و در پیوندی ارگانیک با بخشهای آگاه و انقلابی پرولتاریا رشد کرده بود، ولی

لنین قبل بلاواسطه توده‌های کارگر امینای مازیان با سوسیوگمتری شبکه‌های تشکیلی قرار نداده ساختن حزب را بر مبنای دواصل، اطاعت کورگورا تکلیف واحدهای ما زمانی از مرکزیت جدا بودن (ما زمان پایی مخفی بر اساس قبول اما نامه) شدید اعضاء حزب از طبقه و متحدان اجتماعیش قرار می‌داد. او "سوسیال دموکرات انقلابی، یعنی یک ژاکوبین دارای پیوند با سازمان" را سنگ بنای جنبش محسوب می‌کرد. در اندیشه او، تمرکز "ژاکوبین"ها، تا کمیت مرکزی، بر اساس اصل اطاعت از بالا، مدل ما زمانی را تشکیل می‌داد. به این ترتیب مسئله تمرکز زنده

اندیشه ما زمانی لنین، مفهومی مطلق و جدا از روند بهمگرا شو و وحدت طبقاتی و پیشگامی و قاطعیت بخش آگاه پرولتری می‌یافت. بخش بیشتا زور زنده کارگری، ضرورتاً "موضوع حزب نبود، در حالی که به بی‌سویته فعال بود و لذا عدم انکاء ارگانیک به این بخش و سازماندهی انقلابیون به صورتی که خارج از کنترل و تاثیر مستقیم این بخش پرولتاریا باشد، عملاً به تمرکز بوروکراتیک منجر می‌شد. لنین بر این بوروکراتیسم غیرقابل اجتناب واقف بود، ولی آنرا در مقابل خطر اپورتونیسم لازم می‌دانست. او در این مورد به نقش عنصر آگاهی ایندولوزیک، در قیاس با تاثيرات نهفت خود انگیزته و امکانیسات تعالی و شکوفایی آن، پر بها می‌داد. او "کمیت مرکزی" حزب را به اعتبار درک و دانش تئوریکش، جایگزین قابلیت انقلابی توده‌های پیشگام کارگری نموده، بطور مکانیکی حزب و ما "کمیت مرکزی را" نماینده "طبقه کارگر" می‌دانست. وجود طبقه کارگر، تنها در روابط تولیدی و در متن جایگاههای عینی جامعه متعاین بود، این عینیت در واقعیت بیگانه اجتماعی این طبقه نهفته و آگاه ترین، رزمنده ترین و استوارترین کارگر این، بطور طبیعی نمایندگان پرولتاریا در صحنه نبردهای بلا نقطه‌ای بودند. برخلاف نظر لنین، تاریخ نهفت در اروپا نشان می‌داد که "سوسیال دموکراسی دارای پیوند با سازمان طبقه کارگر نبوده، بلکه خود جنبش طبقه کارگر" (روزالوکزامبورگ) بود، حال آنکه بر پایه اندیشه‌های وی منطق ما زمانی انقلابیون سوسیال دموکراتی که حول یک مرکزیت بلا منازع ما زمان می‌یافتند، بر منطق عینی جنبش و قشراگاه و انقلابی پرولتاریا پستی می‌گرفت این نقطه نظرات، در دورانی ابراز می‌شد که سوسیال دموکراسی روسیه در محافل مخفی و بطور عمده گسسته از جنبش طبقه کارگر و فاقد نفوذ اجتماعی قابل توجه، درگیر جدالیهای متعدد تئوریک بود، در حالی که جامعه در مجموع به سمت نیروهای انقلابی و استبدادی پیش می‌رفت. یعنی شرایطی که چناندا از قریب الوقوع بیگانه و تحول بزرگ دموکراتیک، نیازمند یکپارچگی طبقه کارگر، اتحاد نیروهای انقلابی و دموکراتیک جامعه

نارمائی اخبار و ...

خلاصیت و ابتکار توده‌ها و همه گروههای انقلابی مستند برای مقابله با ملنسور و اختناق و نشر اخبار صحیح جنبش حداکثر استفاده را کنند. اگر ما به در اسناد درست خود مطرح شویم گمان راه‌های درست خود را هم پیدا خواهد کرد.

مسئله هژمونی.....

با طبقه کارگر و هیگاری و انسجام انقلابیون آگاه و سوسیالیست بود. در چنین شرایطی نظریه لنینیسم نمی توانست به پیوند گسترده سوسیال دموکراسی بسا پرولتاریا و سایر زحمتکشان بیانجا مد بلکه صرفاً قابلیت مانور و گشایش فراکسیون هواداران لنین و نیز توان مقابله با پلیس سیاسی را افزایش می بخشید. حال آنکه مسئله زمین برداشتن سدهای نددموکرولتیک رژیم و پلیس سیاسی، در اصل مسئله مبارزه یک فراکسیون سیاسی نبود، مسئله مبارزات وسیع میلیونها زحمتکش شیروزیستا، مسئله پیدایش جبهه ای گسترده از بیکار رکنیه اقشار و طبقات طالب دموکراسی علیه استبداد بود. استدلال دیگر لنینیسم درباره ضرورت سانترالیم نیز بنیان محکمی نداشته اوست قد بود که معضل اپورتونیمم را که محسوسول وضعیت سیاسی عقب مانده جا معدروسید و بخصوص ناشی از عدم حضور همه جانبه پرولتاریا در صحنه ها و گمترده نبرد بود، از طریق محکم کردن تصه های مازمانی و وسواس ایدئولوژیک و قدرت تحکم بلاسازع رهبری حزب حل خواهد کرد، حال آنکه فقدان سانترالیمم و گرایش به خودمختاری و ولنگاری مازمانی، بخودی خود خلط ذاتی اپورتونیمم در تمام ادوار جنبش نمی باشد. اپورتونیمم در شرایط گوناگون به علائق و گرایشات متفاوت مازمانی منویل می شود. در ادوار آغازین، تمرکز روشنفکران خارج از کنترل طبقه بهمان اندازه می تواند آبخورا اپورتونیمم بشود که در ادوار پیشرفته جنبش، تمایل به عدم انطباط و واگرائی مازمانی. چه بسیار مازمانهای سخت متفرکز و سانترالیستی که به سبب "استقلال" رهبری آن از جنبش واقعی، منج منحلترین اپورتونیمم سیاسی - ایدئولوژیکی گردیده (حزب توده!) و چه بسیار گرایشات ضد سانترالیستی که از فرط اصولیت در امر رابطه کارگری به انزوای عملی در جنبش مبتنیبلا می شوند (فراکسیونهای خوراشی صرف!) راه حل صولی عبارتت از تلفیق صحیح و ارگانیک پلورالیمم و سانترالیمم و سازمانیابی روشنفکران سوسیالیست در ارتباط با حرکت و آشنگ واقعی جنبش طبقه کارگر به منظور دست یابی و استقرار قدرت مستقیم تولیدگران نحم مادی و معنوی و تحقق خودگردانی است. اپورتونیمم روشنفکران بهمان اندازه کنسه در ولنگاری و عدم انطباط می تواند تقذیه شود، به سانترالیمم نیز می تواند توسل جوید و بسیار هم خطرناکتر شود. به قول روزالوکزنا سورگ: "اگر ما، در توافق با لنین، اپورتونیمم را بنیابده گرایش می که جنبش انقلابی مستقل طبقه کارگر را فلج و آنرا

بموسیله جاه طلبی های روشنفکران بورژوا بدلی می کند، تعریف نمی شیم، باید تصدیق کنیم که در مراجیل ابتدائی جنبش کارگری، هدف این روشنفکران، بسا تمرکز شدید بسا آسان تر حاصل می شود تا با عدم تمرکز، تمرکزی که می تواند جنبش پرولتاریا را هنوز نا آگاه را در دست تحویل رهبران روشنفکر کسبته مرکزی دهد" (همانجا).

در مقابل شگردهای آشکار و پنهان روشنفکران برای حفظ سلطه و تداوم سیادت خویش بر جنبش تازه پای کارگری، کدام تضمینی با لئوگرا آمدتر از فعالیت و دخالت مستقیم پرولتاریا رزمینده در سرنوشت سیاسی و رتی و فتق امور و بویژه با زوسیو کنترل مکانیم های تشکیلاتی است. لنین کوشش زیادی داشت که خطرا اپورتونیمم را توسط مفساد سانترالیستی و بوروکراتیک اساسنامه حزبی، دفع کند. لکن اپورتونیمم در کلیه ادوار جنبش انقلابی نماند و جریانی تاریخی است و لذا درست است که "مفادیک اساسنامه می تواند زندگی فرقه های کوچک و مهافل خصوصی را تحت کنترل خود در آورد، لیکن یک جریان تاریخی (اپورتونیمم) از میان بافت های ظریف ترین پاراگرافها نیز عبور می کند" (روزا لوکزامبورگ - همانجا).

بنابراین اگر درست است که سرانجام رهائی طبقه کارگر تنها در گروی بیکار انقلابی خود طبقه است، پس یک الگوی مازمانی خاص و به طریق اولی یک قالب سانترالیستی محض، نمی تواند این طبقه را از موانع و مشکلات موجود در این مسیر دور نگاهدارد، بلکه بر عکس و عیبرم نیات مبتکرین آن، می تواند زاینده آنچنان مشکلات و معایبی گرداند که تا حد تبدیل وسیله به هدف، تشکیلات از نقش باوری و آگاهی دهنده ریبیشبرد بیکار و بدآمده، برگردده طبقه و جامعه مسلط بشود، خطری که در آغاز طرح تز سانترالیمم مازمانی مدتوجه لنین نبود و او دوده بعد، مازمانی متوجه و خاصیت وضع شد که هیولای تشکیلات سانترالیستی و خارج از کنترل طبقه، خود او را نیز در معرض کنترل و با زوسی قرار داده بود!

۳- دولت گرائی ذومین رکن مهم نظریه هژمونی لنین چشم دوختن شدید و سی رفته اوبه تصرف مستقیم قدرت دولتی بود. دولت، مرکز تلاقی و تراکم نبرد های طبقاتی و ارگان سلطه و هژمونی محسوب می شد. بنا بر این صرف آن هم وظیفه مرکزی صوبه سال دموکراسی انقلابی بود. لنین ما بین جامعه و دولت تفکیک نظری قائل نمی گردید و در این مرصه شوریک بجای تداوم نقطه نظرات مارکس، شدیداً "تحسنت تاشر تاریخ روسیه بود. در تاریخ روسیه، دولت

آسیای فراگیر، قرنیا بر همه ارکان و افلاخ جامعه  
بر زیربنای تولیدی و روبنای سیاسی، حقوقی و سیاسی  
کلیه عرصه‌های هستی اجتماعی سعادت و فرما شروانی  
گرفته بود. تنها عرصه آداب و سخن و فرهنگ مذهبی و  
مراوده، تا حدودی از دستبرد و حاکمیت مستقیم و  
بلامنازع دولت خارج مانده بود. اما با شکسته شدن  
رنجیر متصل در جامعه ما قبل سرمایه‌داری روسیه، با  
پیدایش ورخته مناسبات سرمایه‌داری، این قاضون  
مندی نیز متزلزل گردیده و روسیه تزاری در اوایل قرن  
کنونی رونب‌پیکارهای گسترده و چشم‌انداز انقلاب  
دموکراتیک ۱۹۰۵ می‌رفت. رشد تولید سرمایه‌داری، نه  
پیدایش بورژوازی و طبقه‌کارگر، بی‌شرف تشاردهای  
اجتماعی در روستا و رشدهای اقتصادی میانه،  
رفته‌رفته پیش‌شرطهای اجتماعی انقلاب دموکراتیک  
را فراهم کرده بود. این روندی درستی مورد توجه  
لنین قرار داشت. و ما در بررسی اجنالی نقطه نظرات  
وی راجع به ماهیت انقلاب اول روسیه در این قرن به  
ارزیابی‌های سنجیده‌وی خواهیم رسید. اما آودر  
عرصه "تفیر واقعیت" توجه اصلی را صرفاً "به مسئله  
واژگونی و کسب قدرت دولتی می‌دانست.  
تفسیرات متنوعی که می‌دانست در عرصه‌های گوناگون  
جامعه و پهنه‌های جدا از حاکمیت مستقیم دولت،  
واقع گردد، مورد توجه وی و فراکسیون بلشویکی  
قرار نداشت: رشد و قوام جنبش مستقل کارگری با  
اشکال خودانگیخته و ابتکاری از جانب کارگران،  
تهدیدات گوناگون در عرصه روستا و پیدایش جنبش  
دهقانی که متمایل به گسترش "کمیته‌های دهقانی"  
مستقل بود، ارتقاء برنامه‌ها و شعارهای دموکراتیک  
خاص شهروندان غیرکارگری و حمایت از سازمان‌های  
های مستقل دموکراتیک این لایه‌ها (دانشجویان،  
کارمندان و...) و بالاخره دامن زدن به جریان‌های  
دموکراتیک در درون نیروهای نظامی، به‌ویژه در عرصه  
سربازی، کمک به جریان‌های دموکراتیک در میان  
نهادهای کلیسا که از بالاترین درجه نفوذ و سطوح  
فکری و فرهنگی برمی‌پروند. انسان زحمتکش  
برخوردار بود، حمایت فعالانه در ایجاد و گسترش  
سندیکا‌های روشنفکری از روزنامه‌نگاران، نویسندگان  
هنرمندان و... . . . هیچکدام از این مسائل محیر  
یک انقلاب و تحول دموکراتیک در اندیشه‌های "هژمونی"  
لنینی جای مهمی را اشغال نمی‌کرد. جامعه و تحول  
در ارکان سنتی و مدنی آن، مقصد بلند اسطوره‌ها و  
ابتکارات و تشریفات لنینی نبود، دولت و قیادت  
حاکمیت نقش مرکزی را ایفا می‌نمود. کوشی مسیر  
تفسیری در اجزاء اجتماعی تنها بوساطت دولتی و  
قدرت حاکمیت ممکن می‌شد! با رتاریخ کهن روسیه

بر افکار و تفکرین انتقالی آن نبر سنگین بود. همین  
دولت‌گراشی در افکار و اندیشه‌لنین، در از تسلط  
تفکیک نا پذیر با ما نترالیسم فکری او، موجب طرح  
تئورین تئوری‌های سازمانی و "هژمونی" بگونه‌ای  
گردید که کار کردن در از مدت در پهنه‌های  
توافق و تعادل نیروهای خلقی را لازم داشت و جلب  
موافقت و همکاری وسیع‌ترین نیروها در دورانیکه  
ماندن در اپوزیسیون امری ناگزیر بود، نقش مهمی  
در استراتژی "کسب قدرت" لنین بازی نمی‌نمود.  
کسب قدرت دولتی توسط و به رهبری "سازمان  
انقلابیون حرفه‌ای" اساس و جگیده نظریه "هژمونی"  
و هدف لنین بود و ابزار آنهم متناسب با همین هدف  
تعیین شده بود. بنا بر این آنچه در انقلاب  
دموکراتیک ۱۹۰۵ و بعدها نیز در مرکز شکل استراتژی  
قرار داشت مسئله‌ها در همان جامعه در صورت پیروزی  
در انقلاب دموکراتیک نبود، استقرار و به پیش راندن  
حاکمیت دولت فتح شده به جرمه‌ها بوده، از این رو  
در نظریات لنین مسائل مبرمی چون اختلاف بین  
نیروهای دموکراتیک دیگر، ایجاد بنیادهای استوار  
اجتماعی با وسیع‌ترین پایگاه‌های مردمی و به‌ویژه  
نشان دادن برنامه‌های دموکراتیک در هر زمینه زندگی و  
کار در جهت بلوغ زمینه‌های متنوع جامعه برای ورود  
به عرصه‌های مبارزه اجتماعی (چه پیش از انقلاب  
دموکراتیک و چه در دوران تدارک انقلاب موصیالیستی)  
نقش مهمی را در بر نمی‌گرفتند. در دوره‌های فوران جنبش  
بود که لنین در مقابل فشار و آنچه با بقده ارگان‌های  
خودانگیخته و فرقی معادله زنده و به‌خوبی خلق، چون  
شوراها و کمیته‌های فابریک و روستا، به صرف نیست  
می‌افتاد و آنگاه نیز کوشش داشت که این اشکال توده  
ای نبرد را به زیر فرماندهی و "سرکردگی" (هژمونی  
لنینی) بگشاید. لنین در زمانی به اهمیت جامعه و  
جداشی بنیادی آن از ساختارهای دولتی توجه می‌کرد  
که جامعه در مقابل دولت قیام کرده بود. در دوران  
های پیش وی از قیام، مسئله اصلی در تشریفات لنینی،  
با رده‌بندی و توسعه و تحکیم پایه‌های نفوذ بود  
ساختار لینی بود. این روش برخوردار به جامعه و دولت  
از همان آغاز تا زمان انقلاب اکتبر و تا حدودی نیز بعد  
از آن ادامه یافت. دولت‌گراشی لنین در نترالیسم  
سازمانی و لئونیست به‌ش از جنبه مسئله سرکردگی حزب  
تصمیم‌یافت و ما نترالیسم جا افتاده در اندیشه‌های  
او، در شروع دولت و سازمان‌داری که به‌تازگی  
بی‌از پیروزی اکتبر (نوسط شوراها) بر پا گردید،  
متجلی شد. شوراها انقلاب را به پیروزی رساندند و  
"حکومت شوراها" تحت سرکردگی تا حزب قرار گرفت  
و دبیری نهادند که مقبول‌ترین بلا منازع دستگاه

از مرموبات کنگره سوم حزب ( که تنها ما عضو پرلشویک  
 ها برگزار شده بود ) دفاع می‌کنند ؛  
 " این انقلاب روسیه ، با وجود رژیم اجتماعی و اقتصادی  
 فعلی آن ، ملطه بورژوازی را ... ضعیف ننموده ، بلکه  
 آنرا تثویت می‌نماید " ( مجموعه آثار و مقالات لنین به  
 ترجمه پورهرمان ص ۲۲۲ )

لنین در خلال جملات فراوانی از این قبیل تلبیه  
 نقطه نظرات آن متفکرینی استدلال می‌کنند که بسندون  
 توجه به داده‌های واقعی جامعه مسئله مرحله انقلاب  
 دموکراتیک را با برجسته " بورژوازی " از سر ما ز کرده و  
 مبلغ را دیگالیمم کا ذبی در باره " عموریستیکه  
 سوسیالیسم " و یا " انقلاب بی‌وقفه " ... بودند  
 ( متفکرینی چون ویکتور چرنف شورسین برجسته  
 اس - آر ها و لئونروتسکی ) . لنین متوجه بود که  
 جامعه روسیه عقب مانده و آسیاشی ، هنوز با ید برای  
 رسیدن به سوسیالیسم از دوره های طولانی " تحولات و  
 اصلاحات دموکراتیک " عبور کند و برای این یک سلسله  
 دلائل مقنع ، اصرار داشت که " توده های مردم که  
 دارای تمایلات دموکراتیک هستند ، همسوسوز از  
 سوسیالیسم خیلی دورند ، هنوز نظامی از طبقه فاسدی  
 نفع نگرفته است و هنوز بیرون تار با مشکل نشده است  
 ( ص ۲۴۶ ) او با در نظر گرفتن درجه تکامل نیروها و  
 مناسبات تولیدی روسیه و وجود دیکتاتوری قدرتمندی از  
 روابط پیش سرمایه داری ، و امکان کمترین ، یعنی  
 سرمایه داری در شوروی ، بدون نودم و در تسلطیدن  
 به " رادیکالیسم " و اقدیمت عینی آن مرحله از انقلاب  
 را شناختند و توضیح می‌داد : " انقلاب ملطه بورژوازی را  
 تثویت می‌نماید و این موضوع رژیم اجتماعی و  
 اقتصادی فعلی روسیه سرمایه داری ، بنا بر این است  
 ( همانجا ) . اوبه تمام کسانی که با ولنتاریسم  
 انقلابی خواهان همین از مراحل ضروری دموکراتیک  
 بودند هشدار می‌داد : " فکر تجسس راه نجات برای طبقه  
 کارگر در چیزی به جز ادامه تکامل سرمایه داری ، فکری  
 است ارشاجی " ( همانجا ) و به کسانی که با تشروشی  
 تئوریک و یا گرایش به انزوا طلبی و عدم دخالت در  
 پروژه جاری انقلاب ، به او اتهام " ادغام پرولتاریا  
 در دموکراسی بورژوازی " می‌زدند و استدلال لنین  
 درباره ضرورت تکوین سرمایه داری را با احتیاجاتی  
 درباره " استثمار سرمایه " و " آسیب های سرمایه  
 داری " رد می‌نمودند ، گوشزد می‌کرد که : " در کشورهای  
 مانند روسیه آن قدر که به طبقه کارگر از کافی نبودن  
 تکامل سرمایه داری آسیب میرساند خود سرمایه داری  
 ضرر مند ... به این سبب انقلاب بورژوازی به منتها  
 درجه برای پرولتاریا سودمند است " . او قاطعانه  
 از " ماهیت بورژوازی " انقلاب ۱۹۰۵ دفاع کرده ، در

حزبی گردید ، بدین سان اندیشه لنین در سبب سازه  
 " رژیمونی " چیزی جز مسئله مرکز دگی سازمان  
 سانترالیستی و تقدم دولت سانترالیزه بر جامعه  
 نمی‌باشد . اندیشه ای که نا ید برای کسب قدرت دولتی  
 توسط انقلابیون کارآمد با شد لکن به گواه تاریخ ،  
 برای ساختن جامعه ای فراغ از استثمار و اجبار ،  
 جامعه ای که در آن " دولت رویه زوال رود " و تسدرت  
 ارکانهای مستقیم خلق مستقر شود و از خود بیگانگی  
 پیچیده دوران سرمایه داری رفق تاریخی با ید ، کار  
 آمدنیست زیرا در این اندیشه ، دست کم نیفته نیست که  
 بر فرض پیروزی در انقلاب آنگاه چگونه با ید برای این  
 سازمان حزبی و کمیته مرکزی قادر مطلق ناشیا شد ،  
 بدون اینکه به ستیز و واژگونی مجدد نیازی باشد  
 ( همانجا ) .

تناقضات کتاب " دیکتاتیک " . . . را حرمه " رژیمونی "  
 همانطور که در بحث اول این نوشته ( شماره پیشین )  
 ذکر کردیم ، کتاب " دیکتاتیک " . . . لنین نزد " اجزاب  
 اردوگاه " و م - ل های ما ، همنا به تنجا منبع مستبر  
 درباره مسائل مربوط به " رژیمونی پرولتاریا در انقلاب  
 دموکراتیک " محسوب می‌شود و اکثر نقل قولهای  
 توجیهی از همین اثر ذکر می‌گردند . بنا بر این لازم است  
 نقطه نظرات لنین در این اثر را که در ژوئیه ۱۹۰۵ ،  
 بعضی همزمان با برآمدهای عظیم جنبش کارگری و  
 آغاز شورشیای دهقانی ، نوشته شده ، بازبینی و مورد  
 دقت قرار دهیم . مطالب این کتاب همنا منظور کیمد . از  
 نا مش پیدا است ، به منظور پاسخگویی به عیاشیترین  
 مسائل مبرز آن دوره یعنی " دیکتاتیک " سوسیالیست  
 دموکراسی در انقلاب دموکراتیک ، تدوین یافت و  
 نگخته پیدا است که از مسئله رژیمونی نیز برداشتی  
 " دیکتاتیک " عرضه شده است . آن جمله ای از این تالیف  
 که سنا به فرمول رژیمونی معروف شد عبارتست از  
 " استقراردیکتاتوری دموکراتیک کارگری -  
 دهقانان " در انقلاب دموکراتیک . پیش از برداشتن  
 به جوانب تئوریک و چگونگی کاربست این فرمول در  
 تاکتیکهای تبلیغاتی و سازماندهی آن دوره از جنب  
 فراکسیون لنین ، ضروری است که به زمینه های  
 استنتاجات تئوریک لنین در این کتاب نگاه اجتماعی  
 بیاندازیم .

بخش مهمی از این اثر صرف توضیح و تشریح مسئله  
 بورژوازی جامعه روسیه و اجتناب نا پذیر بودن تکامل  
 و تکوین دمینی زمینه احتمالی می‌گردد . لنین با  
 تبحری که متکی بر کارهای تحقیقی قبلی اش در باره  
 مناسبات تولیدی و امکانات تکرین آنجا در روسیه بود  
 موافق به تئوریک در خطانی از موقعیت اقتصادی  
 احتمالی آن دوره روسیه توده با دقت و موثقتی تمام

نیازهای عینی جامعه بود. اما همزمان با این حدت بیکار خنده‌ها و تندیوم تلاطمات انقلابی، سوسیال دموکراسی کماکان دچار تشتت، تفرقه و گسستگی سنتی از جنبش واقعی توده‌ها بودند. مسئله وحدت بر روی یک برنامه حداقل و یادستگم اتحاد عمل این جریان‌ها از ضروریات عاجل جنبش انقلابی توده‌ها بود. بنا بر این کاملاً بدیهی است که چنین می‌بایست در اثری که عمدتاً "صرف تشریح و توضیح مبانی انقلاب قریب‌الوقوع روسیه (۱۹۰۵) شد بود،

نقطه نظرات خود را در پیاره

چگونگی حل معضلات موجود سوسیال دموکراسی ارائه دهد. مسائل مبرم نهضت توده‌ها عبارت بودند از فقدان تشکیل مراکز و واحدها برای انقلابی، فقدان تشکیل واحد جریان‌های رادیکال دهقان، فقدان تشکیل واحدهای چپ (سوسیال دموکراسی، اس-آرها و...) و پیوند دموکراتیک ما بین نیروهای اجتماعی که می‌توانستند بر اساس برنامه مدنی دموکراتیک ما ملین اجتماعی انقلاب، سرنگونی رژیم و تحول و سپس بنای جامعه دموکراتیک روسیه بشوند.

تمام این مسائل کما بیش مورد توجه لنین بود، ولی "تاکتیک" ارائه شده از جانب او برای حل این معضلات و تدارک پیروزمندان قیام بهیچ وجه حساس و اقمیت‌های موجود و چم‌اندازی که خودوی از سر تکوینی جامعه ("دموکراتیک سوسیالیسم") ترسیم کرده بود، سازگار نبودند. نقطه نظرات لنین در باره "تفسیر واقعیت"، بازتابنده تناقض‌های موجود و داده‌های واقعی نبود، در امتداد جدلهای پیشین (قبل از دوره انقلابی) وی راجع به مسائل سازمان، سرگردگی و تحول بود. مواضع او در باره "جنبش دهقانی" و "سازماندهی نهضت پرولتری" و سایر نیروهای دموکراتیک جامعه، از یک سو در باره "دچار تناقض و ابهام و از سوی دیگر با واقعیات عینی در تناقض بودند.

سطح جنبش کارگری و راه‌حل لنین

جنبش اعتراضی و سیاسی اعتصابات عظیم سال ۱۹۰۵ تحت نفوذ و کارگردانی افراد سازمان‌های غیر انقلابی شروع شده بود: "در آغاز سال ۱۹۰۵ اعتصاب عمومی غول‌مآبی در پترزبورگ و سایر شهرهای روسیه در گرفت، این اعتصابات خواهی‌انواعی اتحادیه کارگری سوبای فنی‌طنی (دولتی) را که در براس آن گامون کشیش قرار داشت، به یک مرکزیت سازماندهی تبدیل کرده بود... تعداد کمی که در این اعتصابات شرکت جستند، بیشتر از مجموع اعتصاب‌کنندگان سراسر دهه پیش از آن بود" (سندنامه کتاب‌شوراهای

جواب‌گرایانی که نیل به سوسیالیسم را از طریق پیروهای عملی از بی‌شباتی و اعتدال و هر چه مرجع توصیه می‌کردند، موکداً "هدار می‌داد": "کسی که بخواهد راه دیگری برای دموکراتیک سوسیالیسم بیاید به سوی سوسیالیسم برود، مسلماً "چهار لحاظ اقتصادی و چهار لحاظ سیاسی به نتایج بی‌معنی و مرتجعانه‌ای خواهد رسید". بنا بر این لنین در "دوتا کتبکه..." "صراحتاً" به ماهیت بورژوازی انقلاب ۱۹۰۵، فقدان تشکیل کفای پروتاریا و عقب ماندگی عمومی جامعه و ضرورت دموکراتیک سوسیالیسم پس از پیروزی درسی در انقلاب اذمان داشت. اما او به درستی دریافته بود که در پی شعارهای "هنگامی چون" دعوت به مجلسی موسسان "و دموکراسی بورژوازی" منافع و گرایشات گوناگون اجتماعی نهفته بود. لنین به دقت در پی وحدت بیکار دموکراتیک، کثرت جایگاهها و دیدگاهها و دیدگاههای سبب رزائی و اغناخته، بد تفکیک این صحت‌گیرها و روندها نیز توجه داشت. او می‌دانست که بر آنستند هنگامی بیکار دموکراتیک به منزله نفی نظام سیاسی موجود از جانب اقل و طبقات گوناگون بود و لذا از یک سو بر "تعمیر حکومت مطلقه با جمهوری دموکراتیک" تاکید می‌کرد و از سوی دیگر ضمن بانشاری روشنیار "جمهوری دموکراتیک" که خود متضمن تلبازی روشن از پیروزی طلب و گرایشات نا به‌گیر در درون سوسیال دموکراسی بود، به مسئله چگونگی سرنگونی و مقنون اجتماعی "جمهوری دموکراتیک" توجه داشت. در اینجا او دیگر از مرحله "شناخت و توضیح واقعیت" به مرحله "تفسیر واقعیت" قدم می‌گذاشت.

او بر قیام مسلحانه توده‌ها برای

سرنگونی با فشاری می‌کرد و دولت موقت را بدیده‌ای ناشی از این قیام می‌شرد. با این امتناع او گرایشات متزلزل درون منشویکی را که یک چشم به قیام دوخته و چشم دیگر را معطوف به مجلسی موسسان فراخوانده از جانب تزار (یعنی عدم سرنگونی مسلحانه تزار و رژیم) می‌کردند، سخت مورد انتقاد قرار می‌داد. ارگانهای توده‌ای که تحت کنترل دولت در صدد تعدیل و تخفیف پیرویه بیکار بودند، از حیثیت و نفوذ افتاده، روز به روز مبارزات توده‌کارگری و صفت و صفت تازه‌ای یافته، به اشکال رادیکال تری متصل می‌شد. رژیم کنترل سنتی خود را بر خیابان و فابریک و مناطق روستایی و دانشگاهها و... از دست داده و در میان بخشهای از ارتش نیز دودلی‌هایی و نافرمانی بروز کرده بود. بحران حاکمیت تزار و رژیم میان بوده و توده‌های کارگر، دهقان و اقشار سیاسی شهریوند، از صحنه خارج نمی‌شدند. بنا بر این مسئله سرنگونی رژیم فشاری برخاسته از داده‌های واقعی و

از ابریک روسیه - با نگرانی - مکتوب ۱۹۲۲ - حساب  
 آلمانی (ص ۱۶)  
 سزما نیای چپ و از آن جمله موسیالدموکراتیک،  
 از نفوذ چندانی در میان پرولتاری روسیه برخوردار  
 نبودند. موسیالدموکراسی در سال انقلاب "جمعا"  
 (لشویکی و منشویکی) - / ۸۴۰۰۰ نفر عضو داشتند  
 (مقاله مارسل لیبن - لنین در ۱۹۰۵ - آلمانی  
 ص ۵). لنین در کتاب "دستاویزها..." "مراحتا" به  
 این وضعیت اذعان داشت: "نفوذ ما یعنی نفیوذ  
 موسیالدموکراسی بر توده پرولتاریا هنوز خیلی خیلی  
 کم است (ص ۲۵۷)".

از این روستا بیرون سراسری ما بین محافل و  
 جناحهای چپ روسیه در روزی غیر قابل انکار نبود.  
 برای تقبل راندن عناصری چون گابون کشیش و  
 جایگزین کردن "سندیکای سوسیالیستی" شرایط مساعد  
 بود. کارگران در تمام فابریکهای بزرگ و کوچک  
 روسیه، دست به انتخابات مستقیم و آزادماندگان  
 خود زده، کمیتههای فابریک را بر اساس سوسیالیستی  
 شورائی بوجود آورده بودند. روند وقایع اشکال نوین  
 سازمانیابیهای خود انگیخته کارگری را به صورتی  
 فزاینده و گسترش یافته نشان میداد. پرولتاریا  
 بطور عمیق افراد و سازمانهای سنتی را دفع کرده،  
 را "به ایجاد ارگانهای قدرت مستقیم خود دست  
 زده بود... رهبری فکری این ارگانها در دست پیشرو  
 ترین و آگاهترین کارگران انقلابی قرار گرفته بود.  
 تماس با این بخش از مسائل مبرم موسیالدموکراسی و  
 کلیه سازمانهای چپ روسیه محسوس میشود.

اما در کتاب "دستاویزها..." کوچکترین طرح و  
 برنامه ای برای ایجاد یک وحدت مرفقی و اتحاد متصل  
 نیروهای موسیالدموکرات هم دیده نمیشود، چنانچه  
 برسد به طرح بیوند سراسری شوراهای بیونسسند  
 دموکراتیک وسیع نیروها. لنین در همه جا از "کمیته  
 های حزبی" سخن میگوید و منشور او درست ادا شده همان  
 نظریه ای است که در کتاب "چینا یلگود" ۲۰۰۰...  
 بیان کشیده بود. چنین نظریه ای در شرایط  
 آن زمان روسیه تزاری هیچگونه کارائی نداشت.  
 تماس با توده های انقلابی، مستلزم اعتماد به آنها  
 و تشریح و تیرغیب اشکال خود انگیخته مبارزاتی آنها  
 یعنی کمیته های مستقل دهقانی و شوراهای نمایندگان  
 کارگری بود. لنین برای مسئله شوراهای جنبش  
 مستقل کارگری برنامه ای نداشت. لنین کما کما  
 معطوف به "گسترش کمیته های حزب موسیالدموکرات  
 (لشویکی) روسیه" بود.

مسئله سرگردگی و "هژمون پرولتاریا" در انقلاب  
 دموکراتیک جاری روسیه نیز از همین زاویه

سانترال ایسم حزبی، مورد توجهی قرار داشت.  
 همین دیدگاه های شامل مسئله دهقانی نیز میشود.  
 جنبش دهقانی و "هژمونی"

در بهار ۱۹۰۵ جنبش های دهقانی، اول بصورت  
 پراکنده و سپس به سرعت در اشکال صلحانه و شورشی  
 به منصف ظهور پیدا کردند. این جنبش گرفتار کاستی های  
 گوناگون بود. در سطح کشوری ضعیف نبود، بسا  
 جنبش کارگری و فعالیت شوراهای پرولتاریای ضعیفی  
 در ارتباط و هماهنگی قرار نداشت و از هدایت و  
 راهنمایی بیرون مدها و ارگانهای آگاه چپ برخوردار  
 نبود. اما این جنبش نقاط قوت سیاسی داشته است.  
 برای اولین بار کمیته های مستقل دهقانی در اکثر  
 مناطق به ابتکار خود دهقانان پیدا شده بودند. جنبش  
 تداوم و روحیه رزمندگی و جرات انقلابی سیاسی باقی  
 نشان میداد و مطالبات را در یکا لی طرح نموده، لنین  
 به مسئله جنبش دهقانی برخوردی صکتاریستی -  
 سازمانی می کرد. او نه تنها هیچگونه طرح مستقلی  
 برای ایجاد و تقویت و هماهنگ کردن جنبش دهقان  
 اشکال سراسری "کمیته های مستقل دهقانی" نداشت  
 بلکه بی مهابا با تز کمیته های مستقل دهقان شریک  
 وحدت مبارزاتی این ارگانها مخالفت میکرد و ضمن  
 توهین و تمسخر تره های موسیالدموکراسی در باره  
 کمیته های دهقانی (لنین ۱۲ سال بعد برنامه ارضی  
 زمین سازمان را قضاوت کرده و میگوید "اگر گذاشت")،  
 به اعضای فراکسیون خود که خواهان ایجاد کمیته های  
 دهقانی بودند، مکتوب "دستور می داد": "کمیته های  
 دهقانی، موسیالدموکراتها نباید وجود داشته باشند،  
 زیرا اگر موسیالدموکراتها اصت بی نقطه دهقانی نیست  
 و اگر دهقانی اصت پس صدیر صد پرولتاریا و موسیال  
 دموکراتیک نیست" (ص ۲۹۶).

و این نظریه، بدون توجه به واقعیات عینی  
 مبارزه، دقیقا "در امتداد نقطه نظرات سازمانی -  
 سانترالیستی چند سال پیش ازین بود و شرایط نبرد  
 هیچگونه تغییری در آنها ندادده بود!

او غالب گسترش کمیته های حزبی بود که ظاهرا "صفت  
 "صدیر صد پرولتاریا" به آنها میداد ولی ترکیب  
 اجتماعی این واحدهای حزبی مسئله مهمی محسوب  
 نمیشد، مهم، ادغام عناصر و فعالین بود و روشیکه حزبی  
 و تحت فرماندهی کمیته مرکزی: "ما در هر کجا که ممکن  
 باشد کوشش خواهیم کرد کمیته های خود، یعنی کمیته  
 های حزب کارگر موسیالدموکرات را تشکیل دهیم،  
 در اینها هم دهقانان هم بی شوابان، هم روشنفکران،  
 هم فاضله ها، هم پارتیزان، هم آمورگاران، هم  
 کارگران... داخل خواهند شد" (همان صفحه ۲۹۶).  
 دگما تبسم حزبی و گرایش فوق سانترالیستی از این



جملت می بارد، احتجاج لندن راجع بہ "مدورسند پرولتاریائی" بودن جنین کیفیتہائی، جنبہ صوری داشته و از نقطہ نظر تئوریک و لنتاریسم مہض است، لنین تصور می کرد کہ بہ صرف پالیسی اینڈولورنسیک و نبرول اساساً ماہ ازمانی یک جنبین کیفیتہائی مٹھوئی "مدورسند پرولتاری" میخندند، درحالیکہ در همان زمان نہفت واقعی پرولتاریا و دھقانان عینیت طوموی و رتدہا بندهای بود و مسئلہ ماہ ماہیکہ تنہا بہ صرف غیر آگاہی و پالیسی اینڈولورنسیک "نمایندہ" طبقہ کارگر و دھقانان باشد، شاہل مرور زمان پر خنداہای انقلابی روز رومیہ شدہ و از نتیجہ کارروشا نقلی خارج قرار گرفتہ بود، لنین در تیز ہائی از نوع فوق بیونکہ میخواست "سرکردگی پرولتاریا" و "دیکتاتوری کارگران - دھقانان" را متحقق کند متزہائی کہ تقویت و ارتقاء جایگاہای اجتماعی کارگران و دھقانان را نہ بہ صورت طبیعی و بمشابہ رونما زمانہایی و آگاہی و قدرت گیری خود طبقہ و ارتقاء تجربہ و دانش آن تا فرازی کند مارکی بد آن "طبقہ برای خود" میگفت، بنکد بہ شکل اقدام در کیفیتہای موصال دموکراسی و نہت ہژمونی و سرکردگی کیفیتہ مرکبہ جزئی از در آستانہ انقلاب دموکراتیک، ہنوز ہم تقویت و تحکیم "ماہمان خود" و "کیفیتہ خود" را مسئلہ اولیہ تشکیلی و لذا جزہ لنینک تیز "ہژمونی" میبنداشت، آنجا از جنبہ نقطہ نظراتی مستفاد می شد، قدرت مستقیم طبقانی کارگران و دھقانان بود، زیرا "تاکتیک" از مسئلہ شوراہای کارگری و کیفیتہای دھقاسی را نمی پذیرفت، او حتی در بر خورد بہ جنبش دھقانیکہ بہ حسب نظریہ موجود در همان کتاب "دوتاکتیک ... " در کنار کارگران، رکن دیگر "استقرار دیکتاتوری دموکراتیک" را تشکیل میداد، موضعی کتاریسمی داشت، او در آستانہ تحولات دموکراتیک و بہ ہنگامی کہ طبق اعتراف صریح خودش: "اعمال نفوذ انقلابی ما در تودہ دھقانی یکی ناچیز است" بہ دھقانان اعلام می کند کہ بہ مہض پیروزی انقلاب، حزب او و "پرولتاریای آقاہ" با دھقانان زمیندار وارد مبارزہ طبقاتی خواہند شد، (فصل مربوطہ جنسیت دھقانیہ کتاب دوتاکتیک ... )! بنا بر این روشن نبود کہ چگونه دھقانان باید از یک سو حامل حکومت و تربیونندی دموکراتیک ساکارگران، فاسد "دیکتاتوری دموکراتیک" باشند و از سوی دیگر ہم ماہزہ طبقاتی در درون طبقہ آنها دامن زہہ شود! لنین در تمام این نقطہ نظرات ضوابطی مد مسئلہ کنترل ماہمان و کیفیتہای خود" توجہ دارد، او حتی مسئلہ جدا نگدانی افراد و ماہمانی حزب خود را از

جنبش کارگری و دھقانی و سایر نیروہا و نتیجتاً تا حد جدا بودن در ضمن نبرد ہم مطرح می کند: "دو تہ بہ دوش آنجا ولی بدون اختلاط و امتزاج ما انسان در باریکار دھا ... " ( ص ۲۹۲ ) .

بنا بر این تیز ہژمونی لنینی کدہ رحمتہ "استقرار دیکتاتوری دموکراتیک کارگران - دھقانان" را تہ شد، در عمل از ابزار ماہ ماہی و تہرمای لازم سیاسی ( طرح وحدت جہ و طرح جنبہ متعدد دموکراتیک ) محروم بود، با توجہ بہ این کلماتہا، این تیز در واقع بہ معنی تحویل تمام قدرت بہ حزب ماہانترالیستی یعنی بہ کمیٹہ مرکزی بود، و بہ این معنی چگونه می توانست حامل "دموکراتیک سیاسی" باشد کہ در بخش اول کتاب "دوتاکتیک ... " آنقدر مورد تاکید قرار میگیرد؟ تا با اعمال "ہژمونی" فیرقا بلکنترول حزب و کیفیتہ مرکزی با نظریہ "دموکراتیک سیاسی" و "ضرورت تحولات و اصلاحات دموکراتیک" و "آزادی سیاسی" و ... در تناقضی نبود؟ آیا اصولاً پیروزی نظامی فرضی جرزیم ضد تزار، خود بہ معنی پیروزی سیاسی و آغاز بنای جامعه دموکراتیک محسوب می شود و تا بہ طور انیمت بنور انیمت سیاسی در دولت و جامعه، بیش شرط خروج روند و "سر دموکراتیکہ موی موصالیم" نبود؟ تمام این پرسشہا و امثالہم مطرح بودند و ہنوز نیز جز، مسائل مہرم ترانقلاب دموکراتیک محسوب می شوند، روند، رخدادہای انقلابی تاجستان و پائیز ۱۹۰۵ روسیہ، اقتصاب عمومی و مہض قہام لکوی، بطلان نقطہ نظرات "ہژمونی" لنینی را بہ نیرت رسانند، او خود بہ عدم کارآئی چنان خط مشی "تاکتیک" بی بردہ و در مقالہ ای کہ سال بعد بہ نام "در سہای قیام منکو" منتشر است، بسا صداقت اعتراف می کند کہ: "پرولتاریا تا قبل از رہبران خود بہ تنہا تکیہ در شرایط عینی مبارزہ پیدا نہ و برداختن از اعتبار بہ قیام رالیجسلیب می کردہی برد ... ما رہبران موصالی دموکراتان در ماہ صبر ۱۹۰۵ بہ آن سرداری شبہ بودیم کہ ہر استقرار ہنگامی خود بقدری ناشیگری نشان دادہ بود کہ قسمت اعظم واحداہی او نتوانستند فعالانہ در نبرد شرکت جویند، اما لنین بعد از "در سہای قیام منکو" نیز بہ هیچ ضمیمی اساسی در تیز "ہژمونی" دست نزد، بیش از دو ہدہ بعد، آنتونیو گرامشی، دور از مکانات واقعی بحالت، در کنج زندان فاضیم موبلینی بدگند و کواوی عمیق راجع بہ مسائل گوناگون ہژمونی تیز زدہ، با نسبت قنای مارکسیسم در این بارہ شد.

مردم مبارزان ایران! مردم آزادبخواه جهان!  
مدتی است که به دنبال اخبارنا در دست را دیده‌ای  
که پس از سقوط رژیم گذشته توسط عوامل و زمانندگان  
وابسته به‌ها، رژیم به‌کار افتادند، شایعاً تصور  
مورد دستگیری و اعدام عده‌ای از اعضای سرشناس  
کانون نویسندگان ایران از جمله: خان‌جمان‌طوق و  
آقایان دکتر یاریرا، مودکترضا صریبا که در پیش‌شده  
است. البته زمینه، مساعده‌اش این شایعات همانا  
سرکوب و اختناق شدیدی است که برای ایران کنونی  
حاکم است و جوج بی‌مان آن علاوه بر نیروهای مبارز  
انقلابی، افراد و شخصیت‌های دموکرات و مبارز و ملی  
گرا و خلاصه هر کسی را که به نحوی از انحاء از خودنگامی  
حاکمان کنونی تبعیت نمی‌کنند در بر گرفته است.  
گروه زندگان را دیوهای وابسته به عوامل و زمانندگان  
رژیم گذشته، با استناد به زمین زینت بنا است  
که بدست‌ساخت سموم و ضد مردمی دست می‌زنند در  
حالیکه بر کسی پوشیده نیست که این را دیوهای نقش  
مخرب و حیله‌گرانه ایفا می‌کنند. اینها ضمن دل‌سوزی  
برای روشنفکران آزادبخواه و مبارزان از جا رگدشته،  
لبه نیز حملات خود را متوجه نیروها و سازمان‌های انقلابی  
ایران کرده، بدین سان به پیشرفت جنبش افسل و  
دموکراتیک و انقلابی مردم ایران از پشت‌خمر می‌زنند  
تا به خیرال خام‌خو از میضرا برای بازگشت مجسسه  
اربابان و اهل مدهندگان خود فراموشند. با توجه  
به مقدمات فوق است که کانون نویسندگان ایران  
لازم می‌داند توضیحات زیر را به اطلاع مردم مبارزان ایران  
و مردم آزادبخواه جهان برساند.

سرکوب روشنفکران آزادبخواه، به موازات سرکوب  
سازمان‌ها و نیروهای انقلابی و آزادبخواه کشی‌سور،  
حقیقتی است غیرقابل انکار. تقریباً از پنج‌ماه  
پیش، رژیم کنونی ایران به دنبال مدخون کشیدن  
تفاهات صامت می‌مردم تهران و کشتن و مجروح  
کردن عده زیادی از نظامی‌ها و کشتگان بی‌سلاح، اعدام  
منتظم‌روزیانه زندان‌ها، سیاسی‌ها و سران‌آغا ز کرده،  
سوج سرکوب از آن سردامه وسیع‌تری یافت و هزاران  
نفر از اعضای سازمان‌های مبارز و انقلابی سیاسی  
اعضا سازمان‌های دموکراتیک یا مخالفان ساده  
حکومت دستگیر و زندانی شدند که تاکنون نتوان  
به هزار نفر از آنان پیوسته شدند. تا آنجا که به‌گمان  
از خودناشده‌ها، اعدام شدند. تا آنجا که به‌گمان  
نویسندگان ایران مربوط می‌شود، همانطور که در  
بیانه‌های قبلی کانون اعلام شده است، "سبب  
مطلقاً سپور" عووضیات دیگران کانون نویسندگان  
ایران، که ما می‌باید از ایران قزل رئیس‌جمهور  
دست‌ورزندی شده‌بود، سرگناه روز پیش‌تر مسا

۱۳۶۵ اعدام شد و مرکز کانون نویسندگان ایران نیز  
همان روز به تصرف درآمد. منسج رژیم در آغوش و غنچه‌سلی  
گردید، قبل از اعدام "مطلقاً سپور"، "عزیز کوجناشی"،  
معلم‌ها و عضو کانون نویسندگان ایران نیز در  
نخستین هجوم عوامل مسلح کشته شدند. قبل از یک‌ماه  
۱۳۶۵ به محل کانون دستگیر شده‌بود، که تاکنون از  
سربرشت او اطلاعی در دست نیست. تا آنجا که خبر  
داریم، عده‌ای از اعضای کانون نویسندگان ایران و  
نیز عده‌ای از روشنفکران سرشناس کشور به شرح زیر  
دستگیر شده‌اند و هم‌اکنون در زندان‌های رژیم بسر  
می‌برند:

خانم شهرنوش با رسی‌پور (داستان نویسنده)  
آقایان: عباس‌الله میجانی (وکیل دادگستری  
و نویسنده) دکتر رضا راغنی (شاعر و نویسنده و از  
مبارزان سرشناس ضد رژیم گذشته) - غنیمتی میسرزی  
(محقق و اسلام‌شناس معروف) - دکتر مهدی پور همام  
(روزنامه‌نگار و نویسنده) - ابوالفضل قاضی (استاد  
دانشگاه) - دکتر میر جعفر کزایی (نویسنده، مترجم  
و استاد دانشگاه) - مرتضی موسوی (استاد دانشگاه) -  
بیوسف بی‌طرف (مترجم) - عبدالصمد آل‌وصول (مترجم  
و مترجم) - جنابان همگان می‌دانند آقای دکتر محمد  
منگی استاد دانشگاه تهران سرپرست دانشگاه تهران پس از  
سقوط رژیم گذشته تیر که مدتها قبل دستگیر شده‌بودند  
با نزدیک شدن محکوم شده و آقای ابوالفضل قاضی  
نویسنده و مورخ و عضو کانون نویسندگان ایران نیز طی  
یک ماهه ساختگی و فرمایشی اضرا "به‌حس است  
محکوم گردید. ضمناً اکبر ملکیان محقق جوان و عضو  
کانون نویسندگان ایران که اوائل تابستان گذشته  
دستگیر شده‌بود نیز آنگاه کمترین جریمه‌ها متکب شده  
با تدبیر بتوانند از کمترین امکانات حقوقی برای دفاع  
از خود استناد دهند، اعدام شده‌است.

مردم مبارزان ایران! مردم آزادبخواه جهان!  
کانون نویسندگان ایران سرکوب و اختناق حاکم  
بر ایران و دستگیرها و بازداشت‌های خودسرانه و  
اعدام‌ها و کشتارهای جنایتکارانه مبارزان آزادبخواه  
و میهن‌دوست توسط سرکردگان و مزدوران رژیم را بار  
دیگر در پیما "محکوم می‌کنند و با اعتقاد در آنچه عقاب نیست  
سازمان مردم‌طلبان استبداد و حاکمیت جیل و ستم و سوا  
ایمان به پیروزی نهایی این مبارزه از همه  
آزادبخواه‌ها و پیروهای مترقی ایران و سراسر  
جهان می‌خواهند که با بنسندترین فریاد اعتراض خود در  
ضخوم‌های خردگامی ترو و مناسی حاکم بر ایران  
با رستگرمستی همه نیروهای مترقی آزادبخواه  
و در سراسر منطقه جیل و زندان‌ها به تکیه بر می‌زنند.  
کانون نویسندگان ایران